بسمه تعالی

تاریخ سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

پیشنویس ارائه جلسه دوم: جنگ

از آغاز جنگ تا پذیرش قطعنامه ۵۹۸: تحولات سیاسی و دیپلماتیک جنگ ایران و عراق

جنگ ایران و عراق را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان یک منازعه نظامی میان دو کشور مطالعه کرد. از نخستین روزهای جنگ، میدان نبرد با مجموعه‌ای از تحولات سیاسی، دیپلماتیک و بین‌المللی درهم‌تنیده بود که در نهایت مسیر جنگ را از یک بحران منطقه‌ای به یکی از طولانی‌ترین منازعات نظامی پس از جنگ جهانی دوم تبدیل کرد. در این میان، رفتار ایالات متحده، تحولات داخلی ایران، مواضع شورای امنیت، رقابت میان نهادهای مختلف سیاست خارجی ایران و سرانجام نقش دبیرکل سازمان ملل متحد، همگی در شکل‌گیری مسیری که از آغاز جنگ به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ انجامید، اهمیت داشتند.

آغاز جنگ و فروپاشی یک محاسبه

با آغاز حمله عراق به ایران، نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران به‌سرعت واکنش نشان داد و یک حمله جبرانی گسترده را در دستور کار قرار داد. این عملیات با مشارکت حدود ۱۴۰ فروند جنگنده و در قالب نزدیک به ۳۰۰ سورتی پرواز انجام شد. اهمیت این واکنش فقط در سطح نظامی نبود؛ زیرا در همان مقطع، بخش مهمی از محاسبات خارجی درباره آینده جمهوری اسلامی بر این فرض استوار بود که ایران پس از انقلاب، از نظر سیاسی و نظامی به‌شدت آسیب‌پذیر است و در برابر حمله عراق توان مقاومت طولانی نخواهد داشت. محاسبه اولیه بر این مبنا استوار بود که عراق می‌تواند در مدت کوتاهی موازنه موجود را به سود خود تغییر دهد و پس از سقوط نظام تازه تأسیس، سپس جامعه بین‌المللی با واقعیتی جدید مواجه شود.

اما مقاومت اولیه ایران، این محاسبه را با مشکل مواجه کرد. حملات ارتش ایران نشان داد که فروپاشی سریع جمهوری اسلامی یا شکست فوری توان نظامی ایران، دست‌کم در کوتاه‌مدت، رخ نخواهد داد. از این نقطه، مسئله جنگ برای بازیگران خارجی نیز از یک بحران کوتاه‌مدت به یک منازعه با چشم‌اندازی نامعلوم تبدیل شد.

امریکا، ایران و اختلاف بر سر نحوه مواجهه با انقلاب

ساسان کریمی
تهران، خیابان امیرآباد شمالی،
پردیس شمالی دانشگاه تهران،
دانشکده مطالعات جهان، اتاق ۳۱۳
شماره تلفن: ۰۲۱۸۸۸۷۵۹۲۰
sasankarimi.ir
sasan.karimi@ut.ac.ir

برای فهم رفتار امریکا در آغاز جنگ، باید سیاست واشنگتن در قبال ایران را در سال‌های پیش و پس از انقلاب ۱۳۵۷ در نظر گرفت. در دولت جیمی کارتر، درباره نحوه مواجهه با تحولات ایران اختلاف‌نظر جدی وجود داشت. یک جریان به سایروس ونس، وزیر خارجه، نزدیک بود و جریان دیگر تحت تأثیر زبیگنیو برژنسکی، مشاور امنیت ملی، قرار داشت. اختلاف این دو جریان فقط یک اختلاف شخصی یا اداری نبود؛ بلکه به تفاوت در ارزیابی ماهیت بحران ایران و شیوه مواجهه با آن بازمی‌گشت.

جریان نزدیک به ونس معتقد بود که حکومت شاه در حال از دست دادن توان خود برای ادامه حیات است و باید با واقعیت سیاسی جدید برخورد کرد. در مقابل، برژنسکی بر ضرورت ایستادگی در برابر انقلاب و حفظ نظم موجود تأکید داشت. این اختلاف در مجموعه‌ای از تحولات مهم آن دوره، از جمله بحث‌های مربوط به کنفرانس گوادلوپ و مأموریت ژنرال هایزر، خود را نشان داد.

مأموریت هایزر نیز در همین چارچوب قابل فهم است. هدف اصلی او صرفاً تعیین این مسئله نبود که ارتش ایران وارد جنگ داخلی بشود یا نشود، بلکه تلاش برای مدیریت وضعیت و رسیدن به تصمیمی درباره نحوه رفتار امریکا با ساختار نظامی ایران بود. در نهایت، یکی از اهداف اصلی، حفظ ارتش و جلوگیری از فروپاشی کامل ساختار آن بود؛ ساختاری که بعدها، در نخستین مراحل جنگ، نقش مهمی در جلوگیری از تحقق محاسبات مربوط به شکست سریع ایران ایفا کرد.

طبس و تغییر فضای سیاست امریکا

در آوریل ۱۹۸۰، هم‌زمان با شکست عملیات امریکا برای آزادی گروگان‌های سفارت در طبس، سایروس ونس از مقام وزارت خارجه استعفا کرد و ادموند ماسکی جایگزین او شد. از این مقطع به بعد، دولت کارتر در شرایطی بسیار دشوار قرار گرفت. بحران گروگان‌ها، ناکامی عملیات طبس و نزدیک شدن انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا، فضای تصمیم‌گیری واشنگتن درباره ایران را به‌شدت پیچیده کرده بود.

در همین دوره، در سطح نمایندگی امریکا در سازمان ملل نیز تغییر مهمی رخ داد. اندرو یانگ، نماینده امریکا در سازمان ملل، که از چهره‌های نزدیک به جریان حقوق مدنی امریکا و مارتین لوتر کینگ بود، از این عرصه خارج شد و دونالد مک‌هنری جای او را گرفت. بدین ترتیب، در آستانه جنگ، ترکیب نیروهای تصمیم‌گیر امریکایی و رویکرد واشنگتن نسبت به ایران نیز دستخوش تغییر شده بود.

از این منظر، آغاز جنگ را نمی‌توان جدا از فضای سیاست داخلی امریکا و بحران دولت کارتر تحلیل کرد. دولت امریکا در آستانه انتخابات ریاست‌جمهوری قرار داشت؛ در انتخابات مقدماتی، کارتر با چالش جدی تد کندی مواجه شده بود و حتی حمایت یکپارچه

تهران، خیابان امیرآباد شمالی،
پردیس شمالی دانشگاه تهران،
دانشکده مطالعات جهان، اتاق ۳۱۳
شماره تلفن: ۰۲۱۸۸۸۷۵۹۲۰
sasankarimi.ir
sasan.karimi@ut.ac.ir

حزب دموکرات را نیز در اختیار نداشت. بنابراین بحران ایران برای دولت امریکا صرفاً یک مسئله سیاست خارجی نبود، بلکه مستقیماً با وضعیت سیاسی داخلی دولت کارتر نیز ارتباط پیدا کرده بود.

قطعنامه ۴۷۹ و نخستین مواجهه شورای امنیت با جنگ

نخستین واکنش رسمی شورای امنیت به جنگ ایران و عراق نیز در همین فضای پرابهام شکل گرفت. در ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۰، رئیس شورای امنیت در جریان مشورت‌های غیررسمی اعضا بیانیه‌ای صادر کرد و نگرانی شورا را از تشدید درگیری اعلام کرد. چند روز بعد، در ۲۸ سپتامبر، قطعنامه ۴۷۹ به اتفاق آرا تصویب شد. بنابراین، برخلاف برخی روایت‌ها، قطعنامه ۴۷۹ نه پیش از آغاز جنگ، بلکه پنج روز پس از آغاز آن تصویب شد.

محتوای قطعنامه نیز اهمیت زیادی داشت. شورای امنیت از ایران و عراق خواست فوراً از هرگونه استفاده بیشتر از زور خودداری کنند و اختلاف خود را از راه‌های مسالمت‌آمیز حل کنند. همچنین از دو طرف خواسته شد پیشنهادهای میانجی‌گری و سازش را بپذیرند.

با این حال، نکته مهم در برداشت سیاسی از قطعنامه ۴۷۹ آن است که در آن، برخلاف آنچه بعدها در برخی قطعنامه‌های شورای امنیت مشاهده شد، مسئله مشخصی تحت عنوان «عقب‌نشینی نیروهای عراقی به مرزهای بین‌المللی» مطرح نشده بود. این تفاوت بعدها در حافظه سیاسی ایران از رفتار شورای امنیت در جنگ اهمیت پیدا کرد.

در تحلیل این مسئله باید به فضای سیاسی آن زمان توجه کرد. در محاسبات اولیه برخی بازیگران خارجی، احتمال پایان سریع جنگ و فروپاشی موقعیت سیاسی جمهوری اسلامی جدی بود. بنابراین ممکن بود شورای امنیت در شرایطی وارد عمل شود که هنوز نتیجه جنگ روشن نشده بود و هیچ‌یک از طرفین، به‌ویژه ایران، در موقعیتی نبودند که بتوانند ترتیبات مطلوب خود را بر روند دیپلماتیک تحمیل کنند.

محاسبه سقوط جمهوری اسلامی و محدودیت اهداف عراق

یکی از نکات اساسی در فهم این مرحله آن است که هدف احتمالی امریکا لزوماً تصرف ایران توسط عراق نبود. در چنین محاسبه‌ای، عراق می‌توانست به‌عنوان ابزاری برای فشار بر جمهوری اسلامی و تضعیف حکومت جدید ایران تلقی شود، بدون آنکه واشنگتن ضرورتاً خواهان تبدیل صدام حسین به فاتح ایران باشد.

ساسان کریمی

تهران، خیابان امیرآباد شمالی،
پردیس شمالی دانشگاه تهران،
دانشکده مطالعات جهان، اتاق ۳۱۳
شماره تلفن: ۰۲۱۸۸۸۷۵۹۲۰
sasankarimi.ir
sasan.karimi@ut.ac.ir

به بیان دیگر، مسئله اصلی می‌توانست تغییر موازنه سیاسی در ایران باشد، نه ایجاد یک امپراتوری عراقی در منطقه. صدام حسین نیز در این چارچوب الزاماً یک متحد استراتژیک یا بازیگر مطلوب تلقی نمی‌شد، بلکه می‌توانست به‌عنوان ابزاری برای ایجاد فشار بر جمهوری اسلامی مورد استفاده قرار گیرد.

این محاسبه تا زمانی منطقی به نظر می‌رسید که فرض اصلی آن ــ یعنی شکست سریع ایران ــ معتبر باقی بماند. مقاومت ارتش ایران و ادامه جنگ اما این فرض را تضعیف کرد. در نتیجه، سیاستی که در ابتدا بر اساس محاسبه‌ای نسبتاً محدود طراحی شده بود، با طولانی شدن جنگ وارد مرحله‌ای کاملاً متفاوت شد.

هشدارهای پیش از جنگ و پیچیدگی سیاست داخلی ایران

در کنار تحولات واشنگتن و نیویورک، روایت‌های مربوط به هشدارهای پیش از جنگ نیز اهمیت دارند. یکی از این روایت‌ها به اجلاس جنبش عدم تعهد در کوبا مربوط می‌شود؛ بر اساس این روایت، امریکایی‌ها در آنجا به ابراهیم یزدی پیام داده بودند که عراق قصد حمله به ایران را دارد. در صورت صحت این گزارش، چنین اقدامی می‌تواند نشان‌دهنده وجود کانال‌ها و محاسبات متفاوت در درون دستگاه سیاست خارجی امریکا باشد و نشان دهد که رفتار واشنگتن نسبت به جنگ یکدست و خطی نبوده است.

در داخل ایران نیز سیاست خارجی و تصمیم‌گیری درباره جنگ از اختلاف‌نظرهای نهادی و سیاسی خالی نبود. میان وزارت امور خارجه و نخست‌وزیری اختلاف‌هایی وجود داشت و محمدحسین رجایی خراسانی، نماینده ایران در سازمان ملل، نیز به جریان سیاسی نزدیک به نخست‌وزیری تعلق داشت و مواضع بسیار تندی اتخاذ می‌کرد.

در چنین فضایی، یکی از تصمیم‌های مهم این بود که ایران در مراحل اولیه جنگ، خود را وارد روند شورای امنیت نکند. استدلال حقوقی این رویکرد آن بود که در شرایطی که بخش‌هایی از خاک ایران در اشغال عراق قرار گرفته بود، جامعه بین‌المللی و شورای امنیت در برابر تجاوز اولیه اقدام مؤثری انجام نداده بودند. از این منظر، ورود ایران به روند شورای امنیت می‌توانست به معنای پذیرش چارچوبی باشد که از دید تصمیم‌گیران ایرانی، تجاوز اولیه و اشغال سرزمین ایران را نادیده گرفته بود.

این رویکرد به‌تدریج از یک تصمیم تاکتیکی به بخشی از سیاست رسمی ایران تبدیل شد. ایران برای سال‌ها از پذیرش قطعنامه‌های شورای امنیت خودداری کرد و مشارکت خود را در روندهای مربوط به این قطعنامه‌ها محدود نگه داشت.

از قطعنامه‌های اولیه تا تغییر موازنه جنگ

ساسان کریمی

تهران، خیابان امیرآباد شمالی،
پردیس شمالی دانشگاه تهران،
دانشکده مطالعات جهان، اتاق ۳۱۳
شماره تلفن: ۰۲۱۸۸۸۷۵۹۲۰
sasankarimi.ir
sasan.karimi@ut.ac.ir

با گذشت زمان، شرایط جنگ تغییر کرد. ایران توانست بخش عمده‌ای از سرزمین‌های اشغالی را آزاد کند و سپس جنگ وارد مرحله‌ای شد که در آن، مسئله فقط دفاع از مرزهای کشور نبود، بلکه تعیین شرایط پایان جنگ نیز به موضوع اصلی تبدیل شد.

در این دوره، تفاوت میان نگاه ایران و شورای امنیت آشکارتر شد. ایران بر ضرورت شناسایی متجاوز، تضمین حقوق خود و ایجاد شرایطی عادلانه برای پایان جنگ تأکید می‌کرد، در حالی که شورای امنیت به‌تدریج بر توقف جنگ و برقراری آتش‌بس متمرکز شد.

این تفاوت در برداشت از «صلح» اهمیت اساسی داشت. برای ایران، صلح صرفاً توقف عملیات نظامی نبود؛ بلکه باید مسئله تجاوز، مرزها، اسرا و پیامدهای جنگ نیز در آن لحاظ می‌شد. به همین دلیل، قطعنامه‌هایی که صرفاً بر آتش‌بس تأکید می‌کردند، نمی‌توانستند به‌آسانی مورد پذیرش ایران قرار گیرند.

قطعنامه ۵۹۸؛ تغییر ماهیت دیپلماسی جنگ

در سال ۱۹۸۷، جنگ وارد مرحله‌ای شد که امکان تداوم آن بدون افزایش شدید هزینه‌های انسانی و سیاسی برای طرفین دشوارتر شده بود. در چنین شرایطی، شورای امنیت در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ قطعنامه ۵۹۸ را به اتفاق آرا تصویب کرد.

قطعنامه ۵۹۸ با قطعنامه‌های نخستین تفاوت مهمی داشت. این قطعنامه در مقدمه خود وجود «نقض صلح» را احراز می‌کرد و شورا اعلام کرد که بر اساس مواد ۳۹ و ۴۰ منشور اقدام می‌کند. همچنین در نخستین بند اجرایی خود خواستار آتش‌بس فوری، توقف همه عملیات نظامی در زمین، دریا و هوا و عقب‌نشینی نیروها به مرزهای شناخته‌شده بین‌المللی شد.

از این جهت، قطعنامه ۵۹۸ برای ایران از نظر حقوقی و سیاسی با قطعنامه‌های اولیه تفاوت داشت. در آن، مسئله عقب‌نشینی به‌صراحت مطرح شده بود و سازوکار نظارت سازمان ملل بر آتش‌بس و عقب‌نشینی نیز پیش‌بینی شده بود. علاوه بر این، قطعنامه مسئله اسیران جنگی و تلاش برای دستیابی به یک راه‌حل جامع، عادلانه، شرافتمندانه و پایدار را نیز مورد توجه قرار داده بود.

با وجود این، پذیرش قطعنامه برای ایران به‌سادگی امکان‌پذیر نبود. پذیرش آن می‌توانست به‌عنوان تغییر موضعی اساسی نسبت به سیاستی تلقی شود که سال‌ها بر رد قطعنامه‌های شورای امنیت استوار بود.

دیپلماسی پنهان و نقش دبیرکل سازمان ملل

ساسان کریمی

تهران، خیابان امیرآباد شمالی،
پردیس شمالی دانشگاه تهران،
دانشکده مطالعات جهان، اتاق ۳۱۳
شماره تلفن: ۰۲۱۸۸۸۷۵۹۲۰
sasankarimi.ir
sasan.karimi@ut.ac.ir

در این مرحله، نقش دبیرکل سازمان ملل متحد، خاویر پرز دکوئیار، اهمیت بیشتری پیدا کرد. مذاکرات پیرامون نحوه اجرای قطعنامه و پایان دادن به جنگ به تدریج از سطح صرفاً نظامی فراتر رفت و به یک فرآیند دیپلماتیک چندلایه تبدیل شد.

در جریان اجلاس کنفرانس اسلامی، دبیرکل بر ضرورت پایان دادن واقع‌بینانه به جنگ تأکید کرد و از اعضای دائم شورای امنیت خواست برای یافتن راه‌حلی عملی اقدام کنند. پس از بازگشت به نیویورک نیز تلاش کرد اعضای دائم شورای امنیت را گرد هم آورد و آنان را به تنظیم چارچوبی برای پایان جنگ ترغیب کند.

در همین چارچوب، مذاکرات اعضای دائم شورای امنیت از نوامبر ۱۹۸۷ جدی‌تر شد. روسیه و چین در برابر برخی مفاد پیشنهادی مقاومت داشتند و بحث بر سر چگونگی برخورد شورای امنیت با ایران ادامه یافت. مسئله اصلی این بود که چگونه می‌توان قطعنامه‌ای را طراحی کرد که هم از حمایت اعضای دائم برخوردار باشد و هم بتواند زمینه اجرایی شدن ۵۹۸ را فراهم کند.

تغییر موازنه در میدان و دشوار شدن موضع ایران

در حالی که مذاکرات دیپلماتیک ادامه داشت، وضعیت نظامی ایران نیز تغییر می‌کرد. ایران که در مقاطعی از جنگ دست بالا را داشت و در عملیات‌هایی مانند فاو توانسته بود موقعیت‌های مهمی به دست آورد، به تدریج بخشی از دستاوردهای خود را از دست داد.

این تحول، محاسبات سیاسی تهران را نیز تحت تأثیر قرار داد. اکنون مسئله فقط این نبود که ایران چگونه می‌تواند به اهداف حداکثری خود دست یابد؛ بلکه پرسش این بود که چگونه می‌تواند دستاوردهای قبلی خود را در قالب یک توافق سیاسی و حقوقی تثبیت کند.

در همین مقطع، حتی برنامه سفر آیت‌الله خامنه‌ای به نیویورک در سال ۱۳۶۶ نیز در پی تحولات خلیج فارس دچار تغییر شد. هم‌زمان، دبیرکل سازمان ملل تلاش می‌کرد ترتیبات اجرایی مربوط به قطعنامه ۵۹۸ را طراحی کند.

در واقع، ایران به تدریج با موقعیتی مواجه شد که در آن باید بخشی از خواسته‌هایی را که پیش‌تر نپذیرفته بود، از طریق دیپلماسی به دست می‌آورد؛ از جمله بازگشت نیروها به مرزهای بین‌المللی و ایجاد ترتیباتی برای پایان رسمی جنگ.

از «رد قطعنامه» تا پذیرش ترتیبات اجرایی

ساسان کریمی

تهران، خیابان امیرآباد شمالی،
پردیس شمالی دانشگاه تهران،
دانشکده مطالعات جهان، اتاق ۳۱۳
شماره تلفن: ۰۲۱۸۸۸۷۵۹۲۰
sasankarimi.ir
sasan.karimi@ut.ac.ir

در بهمن ۱۳۶۶، روند مذاکرات وارد مرحله حساس‌تری شد. بر اساس روایت‌های مربوط به مذاکرات، اسپیرنوف اعلام کرده بود که دستورالعمل دارد در جلسه روز دوشنبه، مخالفت روسیه با روند مورد بحث را برطرف کند. این تحول به تهران گزارش شد و در داخل ایران این مسئله مطرح شد که آیا می‌توان پذیرش ترتیبات اجرایی دبیرکل را به‌منزله پذیرش عملی قطعنامه ۵۹۸ تلقی کرد یا خیر.

در این مرحله هنوز اجازه‌ای برای پذیرش رسمی خود قطعنامه وجود نداشت. بنابراین میان «پذیرش قطعنامه» و «پذیرش ترتیبات اجرایی دبیرکل» تفاوتی سیاسی ایجاد شده بود. همین تفاوت نشان می‌دهد که پذیرش ۵۹۸ صرفاً یک تصمیم حقوقی ساده نبود، بلکه حاصل مجموعه‌ای از محاسبات سیاسی، نظامی و دیپلماتیک بود.

صبح دوشنبه‌ای که قرار بود قطعنامه جدید تصویب شود، نامه‌ای از سوی ایران به دبیرکل ارسال شد که بعدها با عنوان *Tantamount Letter* شناخته شد؛ نامه‌ای که در آن، موضع ایران به‌گونه‌ای بیان شده بود که می‌توانست از نظر عملی به معنای نزدیک شدن به پذیرش قطعنامه تلقی شود.

این تحول با واکنش نماینده امریکا روبه‌رو شد. او مدعی شد که این موضع، دیدگاه تهران نیست و موضع نمایندگی ایران در نیویورک است. هم‌زمان، در تهران نیز درباره این اقدام و حدود اختیارات نمایندگی ایران بحث‌هایی شکل گرفت.

پذیرش قطعنامه؛ پایان یک سیاست

در نهایت، پیچیدگی‌های ایجادشده در داخل و خارج از کشور، ایران را به نقطه‌ای رساند که پذیرش قطعنامه ۵۹۸ دیگر نمی‌توانست صرفاً در سطح نمایندگی دیپلماتیک باقی بماند. نامه پذیرش قطعنامه با امضای رئیس‌جمهور ارسال شد و بدین ترتیب، روندی که از مقاومت اولیه در برابر ورود شورای امنیت به مسئله جنگ آغاز شده بود، به پذیرش قطعنامه‌ای انجامید که ایران سال‌ها از پذیرش آن خودداری کرده بود.

این تحول را نمی‌توان صرفاً نتیجه یک شکست نظامی یا صرفاً نتیجه فشار دیپلماتیک دانست. پذیرش ۵۹۸ حاصل تغییر تدریجی مجموعه‌ای از شرایط بود: تغییر محاسبات اولیه درباره فروپاشی سریع ایران، طولانی شدن جنگ، تحول موازنه نظامی، افزایش هزینه‌های ادامه جنگ، تغییر فضای بین‌المللی، فعال‌تر شدن شورای امنیت، نقش دبیرکل سازمان ملل و سرانجام شکل‌گیری یک فرآیند دیپلماتیک که امکان خروج از جنگ را فراهم کرد.

ساسان کریمی

تهران، خیابان امیرآباد شمالی،
پردیس شمالی دانشگاه تهران،
دانشکده مطالعات جهان، اتاق ۳۱۳
شماره تلفن: ۰۲۱۸۸۸۷۵۹۲۰
sasankarimi.ir
sasan.karimi@ut.ac.ir

از این منظر، فاصله میان قطعنامه ۴۷۹ و قطعنامه ۵۹۸ فقط فاصله میان دو سند شورای امنیت نیست؛ بلکه نشان‌دهنده تحول یک بحران بین‌المللی در طول نزدیک به هفت سال است. در آغاز جنگ، بسیاری از بازیگران تصور می‌کردند که مسئله ایران می‌تواند در مدت کوتاهی تعیین تکلیف شود. قطعنامه ۴۷۹ نیز در شرایطی تصویب شد که هنوز سرنوشت جنگ روشن نبود و صرفاً خواستار توقف استفاده از زور و حل مسالمت‌آمیز اختلاف بود.

هفت سال بعد، شورای امنیت در قطعنامه ۵۹۸ با جنگی مواجه بود که نه‌تنها پایان نیافته، بلکه به یکی از پیچیده‌ترین بحران‌های امنیتی منطقه تبدیل شده بود. از همین رو، قطعنامه ۵۹۸ مجموعه‌ای بسیار دقیق‌تر از ترتیبات مربوط به آتش‌بس، عقب‌نشینی، نظارت بین‌المللی، اسیران جنگی و مذاکره برای یک راه‌حل جامع را در خود جای داد.

در نهایت، پذیرش قطعنامه را باید نه یک رویداد منفرد، بلکه نقطه پایان یک فرآیند دانست؛ فرآیندی که در آن، محاسبات اولیه قدرت‌های خارجی، مقاومت نظامی ایران، اختلافات داخلی، تحولات میدان جنگ و دیپلماسی سازمان ملل به‌تدریج بر یکدیگر اثر گذاشتند. به همین دلیل، فهم پذیرش ۵۹۸ بدون فهم مسیر طی‌شده از نخستین روز جنگ ممکن نیست. این مسیر نشان می‌دهد که چگونه یک جنگی که در ابتدا قرار بود در زمانی کوتاه تعیین تکلیف شود، به منازعه‌ای فرسایشی تبدیل شد و سرانجام پایان آن نه در میدان نبرد، بلکه در ترکیبی از تغییر موازنه نظامی و مذاکره سیاسی ـ دیپلماتیک رقم خورد.

ساسان کریمی

تهران، خیابان امیرآباد شمالی،
پردیس شمالی دانشگاه تهران،
دانشکده مطالعات جهان، اتاق ۳۱۳
شماره تلفن: ۰۲۱۸۸۸۷۵۹۲۰
sasankarimi.ir
sasan.karimi@ut.ac.ir